
سنت‌گرایی بازتابی
مبانی جامعه‌شناسی سیاسی ایران
(عصر قاجار)

نوشته‌ی

کرامت‌الله راسخ



فهرست

۷	پیشگفتار
	بخش یکم: زمینه‌ی تاریخی
۱۵	فصل یکم: کلیات
۲۳	فصل دوم: زمینه‌ی تاریخی سنت‌گرایی بازنمایی
	بخش دوم: سفرنامه‌ها
۶۱	فصل سوم: میرزا ابوطالب اصفهانی
۸۳	فصل چهارم: میرزا ابوالحسن خان ایلچی
۱۰۵	فصل پنجم: میرزا محمدهادی علوی شیرازی
۱۲۵	فصل ششم: میرزا صالح شیرازی
۱۴۳	فصل هفتم: رضاقلی میرزا
۱۶۱	فصل هشتم: میرزا حسین سرابی
۱۷۷	فصل نهم: ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه
۱۸۷	فصل دهم: محمدعلی سیاح
۱۹۹	فصل یازدهم: مهدی قلی‌خان هدایت

بخش سوم: ادبیات انتقادی

۲۱۵

فصل دوازدهم: ملک‌خان

۲۵۱

فصل سیزدهم: میرزا آقاخان کرمانی

۳۰۱

فصل چهاردهم: طالبوف تبریزی

۳۲۳

منابع

پیشگفتار

نژاد، زبان، قومیت، دین و مذهب عناصر پنج‌گانه‌ی هویت اولیه هستند و خاطرات، آداب، رسوم و تعلق مکانی اجزای هویت سنتی را می‌سازند. قبل از عصر جدید، هویت اولیه و سنتی محتوای هویت عمومی بشر را می‌ساخت. تحولات بنیادی عموماً از قرن شانزدهم در جوامع غربی شروع شد که در نهایت به تغییر هویت عمومی در این جوامع و شکل‌گیری هویت عمومی شهروندی انجامید. نگارنده این فرایند را در اثری دیگر به تفصیل بررسی کرده است.^۱

قبل از عصر جدید و در قرون وسطی مردم در غرب مستقیماً در سرنوشت خود دخالت نداشتند، بلکه گروه‌های عموماً کوچکی مانند دربار، روحانیون و اشراف بودند که عموم مردم از جمله طبقات اجتماعی بزرگ مانند دهقانان و زحمت‌کشان شهری را نمایندگی می‌کردند. حوزه‌ی عمومی که به این ترتیب شکل می‌گرفت «حوزه‌ی عمومی نمایندگی» نامیده می‌شد، زیرا گروه‌های اجتماعی کوچک صاحب نفوذ عموم مردم را نمایندگی می‌کردند. ساختار حوزه‌ی عمومی از آغاز عصر جدید، یعنی از قرن شانزدهم، تغییر کرد و مفاهیمی مانند عموم، عمومی، حوزه‌ی عمومی، حوزه‌ی عمومی عوام، حوزه‌ی عمومی بورژوازی، حوزه‌ی عمومی ادبی، حوزه‌ی عمومی سیاسی، حوزه‌ی خصوصی و حوزه‌ی عمومی شهروندی مضمون‌های جدیدی یافت و به این ترتیب زمینه‌ی تولد عنصر شهروند، جدایی دولت از جامعه، تغییر ساختار

۱. در کتابی با عنوان *هویت اجتماعی ایرانیان از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی* که در دست انتشار است.

خانواده، شکل‌گیری دولت ملی یا دولت-ملت، استقرار حوزه‌ی عمومی شهروندی و در نهایت جامعه‌ی رفاه در نیمه‌ی دوم قرن بیستم در غرب فراهم شد. پیدایش حوزه‌ی عمومی شهروندی در عصر مدرن و در جوامع غربی محصول دگرگونی‌های بنیادین اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی بود. نظام اقتصاد فنودالی به نظام اقتصادی مرکانتیلیستی و سرانجام نظام سرمایه‌داری متحول شد، در سپهر سیاسی نظام حاکمیت قرون‌وسطایی بعضاً حکومت‌های مطلقه و در نهایت دولت‌های ملی، به عبارتی دولت-ملت‌ها، شکل گرفت و هویت فردی شهروندی در حوزه‌ی فرهنگی جایگزین هویت جمعی قرون‌وسطایی با عنصرهای هویت‌های اولیه شد.

جوامع خاورمیانه، از جمله ایران، بدون شک در دو قرن گذشته شاهد تحولاتی بوده، لیکن محتوا و حتی شکل این تغییرات با دگرگونی‌های بنیادین غرب فرق داشته است. تحولات غرب با درکی متفاوت از زمان شروع شد و جهت‌گیری آن به سمت آینده بود، ضمن آن‌که مناسبات موجود را نقد و حتی نفی می‌کرد، در حالی که تغییرات در جوامع خاورمیانه جهت‌گیری متفاوتی داشت. این جهت‌گیری نه فقط با درک متفاوتی از زمان همراه نبود، بلکه در مواردی درصدد احیای گذشته برمی‌آمد. عموم، عمومی و حوزه‌ی عمومی با هدف مشارکت در سرنوشت خویش و تصمیم‌گیری‌های عمومی شکل نگرفت؛ اشراف، دربار و روحانیون عموم مردم را نمایندگی می‌کردند و حوزه‌ی عمومی همان حوزه‌ی عمومی نمایندگی باقی ماند. حتی تا امروز نیز نمی‌توان از حوزه‌ی عمومی به معنای غربی آن در ایران و دیگر جوامع خاورمیانه سخن گفت. طبقه‌ی متوسط در حال شکل‌گیری و گروه بزرگ تحصیل‌کردگان ایرانی در عصر پهلوی نیز نتوانستند حوزه‌ی عمومی سیاسی خاص خود را تشکیل دهند و خود را نمایندگی کنند. آن‌ها نیز نمایندگی شدند. بخش بزرگی از تحصیل‌کردگان مدارس جدید به سازمان‌های سیاسی چپ و راست، مانند حزب توده‌ی ایران، پیوستند که منافع عمومی گروه‌های صاحب‌نفوذ یا مصالح کشوری بیگانه را نمایندگی می‌کرد و تحت تأثیر افکار راست محافظه‌کارانه و چپ مارکسیسم، لنینیسم و استالینیسم بود. در این میان کوشش‌هایی برای تشکیل حوزه‌ی عمومی

ادبی انجام شد که در نهایت ناکام ماند و به فعالیت‌های سرگرم‌کننده‌ی برخی روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های وابسته به طبقه‌ی اشراف، بورژوا و متوسط محدود ماند. حوزه‌ی عمومی سیاسی شکل نگرفت و به فعالیت احزاب دولتی در جریان‌های حاکم و گروه‌های ایدئولوژیک در جریان‌های چپ محدود ماند که فعالیت‌های آن‌ها بیش از آن‌که ناشی از دگرگونی‌های طبقاتی درون جامعه باشد، تحت تأثیر منافع و مصالح دیگری به‌جز عموم بود. حوزه‌ی خصوصی نیز تحت تأثیر تغییر نقش پدر در خانواده‌ی پدرسالار سنتی شکل نگرفت و ساختار خانواده تغییراتی جزئی داشت، لیکن کارکرد آن در محدوده‌ی همان وظایف سنتی باقی ماند.

نتیجه‌ی کلی حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که مناسبات اجتماعی ایران برای تحول جامعه‌ی سنتی ایران به جامعه‌ی مدنی با سرمشق گرفتن از غرب مناسب نبوده است. تحول حقوقی انجام‌شده مناسب با زایش عنصر شهروند با حقوق و وظایف مشخص نبوده است و مردم کشور هم‌چنان همان شاخص‌های حقوقی افراد مکلف و رعیت‌های موظف در جوامع ماقبل سرمایه‌داری را داشته‌اند. جامعه‌ی مدنی به‌منظور نمایندگی مصالح و منافع طبقات اجتماعی و در نهایت عموم شکل نگرفت، در نتیجه زمینه‌ی جدایی دولت از جامعه فراهم نشد و جامعه‌ی جماعتی هم‌چنان در قیومیت حوزه‌ی سیاسی و جلوه‌ی آن - حاکم سیاسی مستبد - باقی ماند. جامعه‌ی جماعتی متشکل از گروه‌های ذی‌نفوذ تشکیل شد؛ گروه‌هایی که منافع و مصالحی خاص را نمایندگی می‌کردند. به عبارتی، در این جوامع «جامعه» به معنای دقیق ساخته نشد و ساختار اجتماعی همان شکل جماعتی سابق را با پوشش‌های متفاوت و حتی جدید حفظ کرد. دولت نیز نتوانست دولت ملی به معنای دولت-ملت شود، بلکه هم‌چنان دستگاه حفظ منافع و مصالح هیئت حاکم باقی ماند. افکار عمومی حافظ مصالح و منافع عمومی ساخته نشد، بلکه عموم‌های گوناگونی شکل گرفت که اعضای آن افکار عموم مربوطه را نمایندگی می‌کردند. این مناسبات الزاماً به نوع دیگری از تحول انجامید که در اینجا از آن با عنوان سنت‌گرایی بازتابی نام خواهیم برد.